



بوده، که تاء به «دال» تبدیل و درهم ادغام گردیده و «الف» وصل به جهت برخورد دو حرف ساکن که امکان تلفظ آن نبوده، در ابتدای آن اضافه و «ادَارَأْتُمْ» شده است یعنی: با همدیگر مدافعه کردن، یکدیگر را متهم نمودن، مخاصمه و بگومگو کردن.

[تسلای خاطری بر پیامبر ﷺ]

آیات مورد بحث و پاره‌ای از گذشته و حتی بعد، که همگی حاوی جریانات و داستان‌هایی است از بنی اسرائیل، با این که برای هر شنونده، آموزنده، پند و عبرت است، خود بیانی است از ویژگی‌های روحی و اخلاقی ناپسند و بی‌رویه قوم یهود و در عین حال تسلیتی است برای رسول اکرم، تا اگر درباره تبلیغ رسالت و احکام، از جانب صاحبان اهل کتاب کارشکنی‌ها و مخالفت‌هایی هست، یا برخی از پیروان کم‌خرد یا منافق آن حضرت، گاه به گاه چون و چراها داشته و گرفتاری‌هایی ایجاد می‌کنند، تحمل و استقامت را در برابر همه آنها فزونی بخشد.

﴿وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبَحُوا بَقَرَةً قَالُوا أَتَتَّخِذُنَا هُزُوًا﴾ (٦٧)

و یاد آور وقتی موسی مرگروه خود را گفت: که همانا خداوند شما را به کشتن گاوی فرمان دهد، گفتند: آیا ما را به تمسخر و ریشخند گیری؟

گویند^۱: وقتی در میان بنی اسرائیل قتلی اتفاق بیفتاد، خویشان مقتول در مقام بررسی و تحقیق بر آمده، نسبت‌هایی در این باره به هم می‌دادند و تهمت‌هایی به دسته‌ها و گروه‌هایی از بنی اسرائیل وارد می‌شد تا این که شکایت نزد موسی بردند و تعیین قاتل را از او خواستار شدند، موسی علیه السلام از خداوند روشن شدن قضیه و کشته مقتول را درخواست بنمود، از جانب حق دستور رسید که به قوم خود بگو:

تا گاوی را بکشند و پاره‌ای از او را بر بدن مقتول برزنند، کشته قاتل خود را خواهد گفت؛ [در آیات بعد بیان می‌شود که تشخیص قاتل به این طریق، از جانب خداوند واجد حکمت و مصلحتی بوده] پس از دریافت این فرمان، از آنجائی که غریزه نهادی این قوم ایرادگیری و بهانه‌جویی است، در مقام مجادله برآمده و به موسی

۱. تفسیر روض الجنان، ج ۲، ص ۲

گفتند: این چه دستوری است؟ آیا تو ما را به استهزاء و تمسخر می گیری؟ و به اصطلاح کشتن گاو را با تعیین مقتول چه رابطه ای؟ از تو تشخیص قاتل خواهیم و تو فرمان دهی که گاوی بکشید! موسی در برابر بی ادبی و عدم رعایت نزاکت و احترام فرمود: پناه برم به خدای که از زمره مردم نادان و بی خرد باشم.

یعنی: شوخی و ریشخند طریقه مردم جاهل است و رفتار و گفتار من جاهلانه نیست و این فرمان فرمان خدا و به دستور او است، یا از پیش خود دستوری نداده که آن را به پروردگار جهان نسبت دهم، که این گونه اعمال ویژه مردم نادان و ستم پیشه است، چنان که قرآن فرمود:

﴿وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ الْكُذْبَ﴾ (صف (۶۱): ۷)

﴿قَالُوا ادْع لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ﴾ (۶۹)

گفتند: پروردگارت را درباره مان برخوان تا پدید کند، که چگونه گاوی است. سخن درباره سبب قتل و این که قاتل چه کسی؟ و چه منظوری داشته؟ بر حسب نقل متفاوت است، برخی گفته اند:

که قاتل یکی از خویشان مقتول بوده و علت اقدام به کشتن، به خاطر تصاحب ارث و ماترک او بوده است و هنگامی که دست به خونش آلود، جسد را برداشته به نزد موسی آمد و مدعی شد که من خویش او و صاحب خونم و تعیین قاتل و مجازات او را به خواست^۱.

و بعضی گفته اند: که کشته را شبانه در محله سبطی از اسباط بنی اسرائیل قرار داد و بامداد سر و صدا راه بینداخت که این قوم، خویش مرا بکشند؛ بیائید و قاتل را معرفی کنید.

و نیز، نقل است:

که قضیه برای کسب ارث و طمع مال نبوده، بلکه جوانی دختری را خواستگاری می کند و او هم رضا داده می پذیرد، ولی دختر را پسر عمویی بوده که طالب و علاقمند به آن دختر بوده است و جوان در مقام حسد بر آمده، او را از پای در می آورد؛^۲

۱. تفسیر روض الجنان، ج ۲، ص ۲.

۲. تفسیر منهج الصادقین، ج ۱، ص ۲۰۹؛ تفسیر القمی، ج ۱، ص ۴۹.





و در مدرکی روایی: سه نفر پسر عمو بوده‌اند که دو نفر سوئی را در مورد همان قضیه دختر می‌کشند.^۱

به هر حال جریان هر چه باشد از حضرت موسی خواسته‌اند که شخص قاتل را تعیین کند و بنی اسرائیل پس از آن که دریافتند که دستور جنبه شوخی و استهزاء ندارد و گفتار موسی حق است و صواب؛ روی همان خصلت و خوی طبعی خواستند: که از پروردگارت بپرس که این گاو در چه شرایطی است، از نظر سن و صحت؛ این پرسش درباره سن گاو به قرینه از پاسخ آیه پیدا است، که:

﴿قَالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَا فَارِضَ وَلَا بُكْرٌ عَوَانٌ بَيْنَ ذَلِكَ﴾ (۶۸)

موسی گفت: همانا خدای فرماید که آن گاوی است، نه پیر از کار برکنار و نه جوان به کار نیار، بلکه میانه‌سال است بین این دو.

بر حسب حدیثی،

اگر در ابتدای امر هر نوع گاوی را می‌کشند موضوع پایان می‌یافت و نتیجه روشن شده قاتل هم مشخص می‌گشت، ولی بر اثر بهانه‌جویی و سخت‌گیری کار را بر خود دشوار، به نحوی که خداوند نیز برایشان سخت گرفت.^۲

و شگفت است با این که در ذیل آیه، در مرتبه دوم دستور می‌دهد که:

﴿فَاعْمَلُوا مَا تُؤْمَرُونَ﴾ (۶۸)

به کار بندید آنچه که به شما فرمایند. مع الوصف از اندیشه غلط و صفت چموشی دست برنداشته و مجدداً تکرار می‌کنند:

﴿قَالُوا ادْع لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا لُونَهَا﴾ (۶۹)

گفتند: پروردگارت را برایمان برخوان تا روشن کند که رنگش چیست.

مضمون حدیث دیگری از حضرت رضا علیه السلام است که:

اگر اینان باز هر گاوی می‌کشند کافی بود ولیکن به سوء اختیار کار را بر خود مشکل نموده خداوند نیز، برایشان سخت گرفت و آن را تعیین داد به ویژگی‌هایی، از نظر سن

۱. تفسیر روان جاوید، ج ۱، ص ۱۰۰

۲. و فی روایة العیاشی، مرفوعاً إلى الرضا علیه السلام: انهم لو ذبحوا أي بقرة ارادوا، لاجزائهم. و لکن شددوا علی انفسهم، فشدد الله علیهم. تفسیر کنز الدقائق، ج ۲، ص ۲۹، به نقل از تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۴۶، ح ۵۷

ورنگ و جهاتی دیگر.^۱

﴿قال إنه يقول إنها بقرة صفراء فاقع لونها تسر الناظرين﴾ (٦٩)

موسی علیه السلام گفت: که همانا خدای فرماید: که آن گاوی است زرد زرّینی، رنگش یکنواخت و یکسره، که بینندگان را نشاط و شادی بخشد.
و چون در آیه قبل به اجرای دستور قائم نشدند، دیگر ﴿فافعلوا ما تؤمرون﴾ تکرار نیافت.

پرسش در مرحله سوم با قید استثناء و «ان شاء الله» توأم می شود:

﴿قالوا ادع لنا ربك يبين لنا ما هي إن البقر تشابه علينا وإنا إن شاء الله لمهتدون﴾ (٧٠)

گفتند: خدای خود به خاطر ما برخوان تا برایمان بیان کند، که گاو را چه علائم و نشانه‌ای است و همانا گاو مورد نظر بر ما مشتبه و همانند گشت و یقیناً اگر خدای خواهد هر آینه ما راه یافتگان باشیم.

یعنی: اگر این گاو واجد صفات ویژه‌ایست که زودتر ما را به مقصد رهنمون می شود، بر ما بازگو تا به عنایت حق و خواست پروردگار به انجام دستور توفیق حاصل کنیم. روایتی است از رسول اکرم صلی الله علیه و آله که اگر قید استثناء نکرده و کلمه (ان شاء الله) به زبان نمی آوردند، پیوسته حیران و سرگردان در این امر باقی بودند.^۲
باری در آخرین بار فرمان می رسد که:

﴿قال إنه يقول إنها بقرة لا ذلول تثير الارض ولا تسقى الحرث مسلمة لا شية فيها﴾ (٧١)

موسی گفت: که همانا خدای فرماید: که آن گاوی است، نه رام که زمین شیار کند، نه در کشته آبیاری، درست اندامی است، که نشانه یا خال یا رنگی غیر از رنگ زرد در آن نیست.

﴿قالوا الآن جنت بالحق﴾

گفتند: اینک به سزا آوردی.

یعنی: چگونگی و خصوصیات آن را در یافتیم و متوجه شدیم که چه گاوی است و

۱. تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۴۶، ح ۵۷.

۲. جاء في الحديث «لو لم يستنوا لما بينت لهم آخر الابد» اي: لو لم يقولوا ان شاء الله. تفسیر الکشاف،

ج ۱، ص ۱۰۱ - تفسیر مجمع البیان، ج ۱، ص ۲۷۴



خلاصه ابهام از ما بر داشته شد.

﴿فَذَبْحُوهَا وَمَا كَادُوا يَفْعَلُونَ﴾

پس آنرا بکشند و نزدیک نبود، که به جای آورند.

یعنی: دور می نمود و مشکل جلوه می کرد، که آنرا خریداری نموده و بکشند.



[اشاره به ماجرای گاو]

در مورد خریداری این گاو گویند:

که آنرا با همان صفات ویژه نزد جوانی از بنی اسرائیل مشاهده کردند و او در خواب دیده بود، که اگر خریداری برای گاو پیدا شود فروش و قیمت آنرا با تجویز و توافق مادر مقرر کند و لذا، هنگامی که برای خرید نزد او آمدند، ابتدا ارزش آنرا دو دینار عرضه داشت، منتهی با شرط موافقت مادر، ولی مادر قیمت را چهار دینار تعیین کرد، آنها به دو دینار حاضر شدند، مادر اظهار داشت ۸ دینار و آنها نخریدند، به چهار دینار آماده شدند، او دو برابر کرده و گفت: ۱۶ دینار و به همین ترتیب قیمت گاو بالا گرفت تا وقتی که به پوستی از گاو، پر از دینار به رسید.^۱

نقل است:

که این جوان خدمت و محبت زیادی به پدر داشته و این انعام پروردگار به خاطر توجه و عنایت فرزند نسبت به پدر بوده^۲ و گویند: روزی جوان برای خرید جنسی که سودی فراوان را متضمن بود، به نقدینه ای احتیاج یافت و کلید صندوق پول زیر تشک یا بالشی بود که پدر در خواب به زیر سر داشت، جوان با خود اندیشید که چه بهتر، از سود سرشار بگذرم و پدر پیر از خواب خوش بیدار نکم، که همه آن سود به شیرینی رؤیای پدر نیززد و او در بستر آرام خواب بماند مرا خوشتر. و لذا از بیدار نمودن پدر انصراف حاصل نمود و خداوند که اجر هیچ کس ضایع نکند، او را به صورت مضاعف و چندین برابر سود و ثروت بیفزود.^۳

باری در این داستان مصالحی از دیدگاه الهی بوده، که هر يك در مورد و به جای

۱. تفسیر روض الجنان، ج ۲، ص ۷ به بعد؛ تفسیر منهج الصادقین، ج ۱، ص ۲۱۰؛ تفسیر لاهیجی، ج ۱، ص ۶۶-۶۷

۲. همان.

۳. همان.

خود، بر مبنای حکمت صورت گرفته و در ذیل آیه که مقید است به :

﴿وما کادوا یفعلون﴾ (۷۱) گفته اند :

به سبب گرانی قیمت گاو، که خریدش ایشان را دچار تردید و تزلزل ساخته بود، که گاه فکر انصراف از خرید گاو و اتیان به دستور، در مغزشان جولانی داشت ولی با توفیق پروردگار و قید «انشاء الله» بالاخره با هر جان‌کنندی بود ثمن را پرداخته و اقدام به کشتن آن نمودند.^۱

﴿وإذ قتلتم نفساً فادّارأثم فیها واللّهُ ما یمخرج ما کتمت تکتمون﴾ (۷۲)

و بیاد آرید آن گاه که فردی را بکشید، پس درباره آن با یکدیگر مدافعه و بگو مگو کردید؛ [که پدران ایشان باشند] یعنی: جریان قتل را به گردن هم انداخته و هر یک از خود دفاع می‌کردید.

در صورتی که خداوند بیرون آورنده و آشکار کننده حقایقی است، که مورد کتمان و اخفاء شما می‌بود.

چنان‌که در آیه بعد اشاره است: که مشیت الهی - با ضرب و نواختن پاره‌ای از بدن گاو به مقتول، موجب احیاء مرده و روشن شدن قضیه بگردید.

﴿قللنا اضربوه ببعضها كذلك یحیی اللّهُ الموتی ویریکم آیاته لعلکم تعقلون﴾ (۷۳)

پس ما گفتیم: [به وسیله موسی] به پاره‌ای از گاو کشته را بر زنند؛ [گویند: دم گاو را بر مقتول نواخته‌اند که زنده شده و قاتل خویش را معرفی کرده و در نتیجه چگونگی روشن و اختلاف و نزاع منتفی شده است] [این گونه خدای مرده را زنده می‌سازد و نشانه‌ها و آیاتش را به شما ارائه می‌دهد]. [به نحوی که گاه با بر خورد و تضارب پاره، از مرده به مرده دیگر، نور حیات و زندگی پدید می‌شود؛ چنان‌که زمانی با ادغام و مواجهه دو ابر تاریک حاوی بار الکتریکی منفی و مثبت، برق و نوری خیره‌زا می‌جهد و وقتی از زدن و سایش دو سنگ چخماق در شب تار و ظلمت محض آتشی روشن و افروزان می‌شود؛] تا توجه کنید و شاید نور عقل و خرد را بکار بندید. [و دیگر جای انکاری درباره آیات الهی برایتان باقی نماند]

۱. تفسیر لاهیجی، ج ۱، ص ۶۶

۲. تفسیر کنز الدقائق، ج ۲، ص ۴۵



[تفطن زیبا]

دانشمندی را در زمینه این آیات شناخت و استحسانی است؛ و بدون این که مراد یا منظور آیه را بیان و تسجیل کند گوید: برای احیاء يك ملت در طریق حق و سامان بخشیدن امور متلاشی و از هم گسیخته و پیشرفت و ترقی يك مجتمع و یافتن عزت و قدرت و عظمت و رفاه و تامین آسایش و برقراری روح عدالت و دادگری و ظهور و بروز استعدادهای نهفته فطری، رهبری لازم است واجد ویژگی هائی، از نظر سن، اندام، قیافه، صفات روحی و کمالی تا بتواند ملتی را زنده و در سیر تکامل مادی و معنوی جهش بخشد.

و روح توحید و یکتا پرستی و وحدت نظر و تعاون و رفع اختلاف و عدالت و دادگری و همه صفات نیک دیگر را، در طبقات مختلف به وجود آورد و چنین رهبری سزا است که از نظر سن در حدّ میانه یعنی: نه پیر باشد و نه جوان چون نبی بزرگوار ما رسول اکرم ﷺ؛ زیرا شخص پیر را قدرت و توانائی جسمی و تحرک و جنبش و استقامت و تلاش زایل است و جوان را تجربه و حوصله کم و حزم دوراندیشی ناقص. و از نظر اندام و قیافه و برازندگی قامت و شکل در شرایطی که دیدار او نشاط آور و شادی بخشد.

و از جهات روحی و فکری، واجد خصوصیتی که نه، رام باشد و تسلیم محض، تا تحت تأثیر هر حيله گر مکار و سودجوی دغل کار قرار نگیرد و به هر تقاضا و درخواستی، وقعی ننهد و زیر بار هر کس و ناکس نرود و خلاصه جورکش و مستعمر دیگران نشود. بنابراین از نظر جسمی و روحی بی عیب و پاک.

و از طرفی باید واجد صفات خدائی باشد، یعنی: رنگ خدائی به خود گرفته و آن را به صورت يك نواخت و يك پارچه در تمام شئون زندگی از جهات فردی و اجتماعی مرعی دارد و در این صبغه الهی هیچ رنگ دیگر را حتی به صورت خال نپذیرد و راه روشن را در برابر اجتماع منحصرأ با برنامه و مقررات الهی تطبیق دهد؛ در چنین شرایطی است که پیامبران و فرستادگان حق توانستند اجتماعی نوین



و شایسته تشکیل داده، مردم را به سوی حق و سعادت دنیا و دیگر سرای سوق دهند.

بدیهی است وجود چنین رهبری گوهری است، که بیش از همه دنیا ارزد و قیمت او را تنها حق شناسد و بس و او را در عرش برین مقامی است که با قرب الهی قرین است.



[برداشتهایی از آیات فوق]

نتایج دیگری که می توان از آیات فوق برداشت نموده به شرح زیر خلاصه می شود:

۱. آدمی باید عوامل حقد و حسد را در خود کشته و متوجه باشد که اگر ریشه کرد و بیخ گرفت، چه بسا موجب و منشا بسیاری از جنایات شود.
۲. حب دنیا و مال دوستی خود عاملی است برای انحراف و ارتکاب گناهان و در نتیجه سقوط.

۳. آلودگی به هر معصیت و گناهی، آدمی را آماده می سازد که برای فرار از عکس العمل های آن، متشبث به انجام معاصی دیگر شود، مثلاً: برای فرار از کیفر قتل دیگران را مورد اتهام و نسبت ناروا قرار دهد.

۴. در برابر دستورات و احکام الهی، بالاخص هنگامی که در محضر مقدس شخصی چون پیامبر خدا قرار گرفت، ادب و نزاکت را رعایت و در هیچ موردی نسبت به دستور و فرمان او چون و چرا نداشته و مطیع و فرمانبر محض باشد و بهانه جوئی بی معنی و ایرادگیری ناصواب، که نوعاً روی اندیشه و مغز متکبر و ناتوان و منحط صورت می گیرد در برابر پیشوای دین از خود نشان ندهد و توضیحات و درخواست های بی معنی و بی رویه که منجر به اشکالات و دشواری های بیشتری، برای خود او است دنبال نکند.

۵. بیابد و بداند همان طور که اعتقاد به برخی از امور، چون ایمان به خدا و رسول بر مبنای تحقیق و عقل استوار است؛ برخی از امور نیز، برابر قضاوت عقل مستلزم تقلید و پیروی محض است و هر گونه چون و چرائی و استیضاحی در قبال آن زشت

و ناستوده .

۶ . محبت و احسان به پدر و مادر را آثاری است در دنیا و سرای دیگر و اهمیت آن در حدّی است که در بعضی آیات، بلافاصله پس از دستور به توحید و یکتاپرستی، احسان به والدین بدون هیچ گونه قید و شرطی یادآوری شده و نفس این احسان ولو در زمینه اعتقاد به دین ناحق، خود متضمن اثرات نیکوئی است در دار دنیا .



۷ . و از همه مهمتر احیاء مرده‌ای به وسیله مرده دیگر؛ باید دانست این آیه بر حسب قرآن مدّون موجود، نه بر حسب نزول، اولین آیه است در اثبات قیامت و احیاء مردگان و چنانچه در آیات قبل نسبت به عذابهای اخروی و قیامت و زنده شدن مردگان و خلود در بهشت و دوزخ سخنانی برفت، که چه بسا در بعضی افراد - بر اثر القاءات شیطانی و وساوس نفسانی -، استبعادی از نظر زنده شدن پس از مرگ در فکر و اندیششان جلوه گر می شد، لذا خدای مهربان جریانی را برمی انگیزد، که یکی از نتایج آن رفع این تردید و استبعاد، بر اثر احیاء مرده‌ای است که به چشم خود بینند . و در تاریخ و قرآن باز گویند تا موردی برای انکار هیچ کس باقی نماند و عملاً استدلال از جانب خدا و رسول برای بندگان باشد .

و نیز در مورد ما شیعیان که معتقد به امر رجعت هستیم، اگر در نظر برخی از جوانان مطلب سنگین و مستبعد جلوه گر است، با وجود این قبیل موضوعات در قرآن کریم دیگر جای تردید باقی نباشد .

پروژه‌های علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی ***

﴿ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبَكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدَّ قَسْوَةً وَإِنْ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَجَجَّرُ مِنْهُ الْإِنهَارُ وَإِنْ مِنْهَا لَمَا يَشْتَقُّ فَيُخْرِجُ مِنْهُ الْمَاءُ وَإِنْ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ﴾ (۷۴)

سپس دلهای شما بعد از این جریان به سختی گرائید، به مانند سنگ بل سخت تر از آن و یقیناً برخی از سنگ‌ها، هر آینه سنگی است که از آن جویهاروان گردد و نیز، برخی

از آن‌ها سنگی است که یقیناً بشکافد و از آن آب بیرون ریزد و باز پاره‌ای از آنها سنگی است که قطعاً از بیم و ترس خدای فرو ریزد و خداوند از آنچه به جای آورید نیست ناآگاه.

﴿اَفْتَطْمَعُونَ اَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللّٰهِ ثُمَّ يَحْرَفُونَهُ مِنْۢ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾ (۷۵)

آیا طمع می‌دارید [آز می‌ورزید] این که آنان برای شما ایمان آورند، در صورتی که قطعاً گروهی از ایشان سخن خدای می‌شنوند، سپس آن‌را پس از درك و دریافت دگرگونش می‌کنند و حال آن که خود آگهی دارند.

﴿وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَا بِبَعْضِهِمْ إِلَىٰ بَعْضٍ قَالُوا أَتُحَدِّثُونَهُمْ بِمَا فَتَحَ اللّٰهُ عَلَيْكُمْ لِيُحَاجُّوكُمْ بِهِ عِنْدَ رَبِّكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾ (۷۶)

و هرگاه که برخورد می‌کنند با کسانی که ایمان آورده‌اند، گویند: ما ایمان داریم و زمانی که برخی شان با برخی دیگر به تنهایی و خلوت می‌نشینند، گویند: آیا شما مسلمانان را آگاه کنید به آنچه که خدای بر شما گشوده! تا بدین وسیله شما را نزد خدایتان به احتجاج گیرند، آیا اندیشه نمی‌ورزید؟

﴿أَوَلَا يَعْلَمُونَ اَنَّ اللّٰهَ يَعْلَمُ مَا يُسْرُونَ وَمَا يَعْلَنُونَ﴾ (۷۷)
و آیا نمی‌دانید که همانا خدای می‌داند آنچه را که پوشیده دارند و آشکار کنند.

لغت

«قسوه»: سفتی و سختی هر چیز، در برابر نرمی و نازکی آن؛ قسوه یا قساوت دل که هر دو مصدرند، از «قسا یقسو» به معنی سخت دلی و سنگدلی است، که عطفوت و نرمی از آن زدوده و زایل گشته.

«تفجر»: مشتق از «فجر» و «فجر السماء» به معنای جاری شدن و روان گردیدن آب است از منبع اصلی، یقجر از باب تفعیل به همین معنا است، به اضافه مبالغه در مفهوم جریان آب.

«یشقق»: در اصل «یشقق» و «تاء» تبدیل به «شین» و درهم ادغام گردیده؛ به معنی





شکافتن و جداشدن بدون وجود شکاف ظاهر و آشکار، نظیر: چشمه‌ای که آب از آن می‌جوشد و بیرون می‌آید.

«غفلت»: از یاد بردن چیزی از خاطره و نفس.

«محاچه»: اقامه دلیل و برهان برای مخاطب، به نحوی که لازمه اش پیروزی و غلبه بر او است.

«طمع»: گرایش به چیزی که در آن گمان سود می‌رود، نظیر: آرزو و امید در برابر یأس و نومیدی و می‌توان آن را در فارسی به لغت سودجوئی ترجمه کرد.

«فریق»: اسم جمع بدون واژه مفرد، به معنای گروه، دسته.

«تحریف»: باز گرداندن، جابه‌جا کردن و تغییر و تبدیل کردن لفظ یا مفهوم و معنای اصلی، به لفظ یا مفهومی غیر آن.

«فتح»: در معانی متعدد به کار رفته:

۱. گشودن، باز کردن مثلاً: در خانه یا صندوق را به وسیله کلید و مفتاح.

۲. قضاوت و داوری؛ چون «اللهم افتح بینی و بین فلان» یعنی: پروردگارا میان من و فلانی داوری فرما و به قاضی فتاح نیز، می‌گویند.

۳. تعلیم و آموزش، نظیر «افتح علیّ هذا» آن را به من بیاموز.

۴. ظفر و پیروزی، چون فتح مسلمین در جنگ قادسیه، یعنی: غلبه و پیروزی آنان.

﴿ثم قست قلوبكم من بعد ذلك فهي كالحجارة أو أشد قسوة﴾ (۷۴)

سپس بعد از این جریان دل‌هایتان به سختی گرائید، پس آن دل‌ها چون سنگ بلکه سخت‌تر و شدیدتر از آن گشت. که دلی خشک و تیره سنگ صفت و غیر قابل نفوذ، به حدّی که هیچ سخن حق و حکمت و پندی در آن اثر نکند و منشأ خیر و برکتی نباشد، بلکه در شقاوت و قساوت تا به جائی که سخت‌تر از آن؛ زیرا که سنگ را در برابر عوامل طبیعت تأثیری و تأثری هست و دل تاریک و مظلّم شما را که جمودی ویژه دارد، هیچ گونه امید نفوذی نیست.

﴿من بعد ذلك﴾ اشاره است به جریانات گذشته یا احیاء مقتول در داستان گاو یا